

صدق، نظریه صدق، انقباض گرای

معیار انقباضی بودن نظریه‌های صدق چیست؟^۱

مصطفی مهاجری

کارشناس ارشد فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

محمد اردشیر

استاد دانشکده ریاضی دانشگاه صنعتی شریف

تاریخ دریافت:

تاریخ تایید:

چکیده

نظریه‌های انقباضی صدق نخستین بار در قرن بیستم مطرح شد و توجه و حمایت فراوانی را جلب کرد. در این مقاله تلاش می‌شود معیار انقباضی بودن نظریه‌های صدق مشخص گردد. پذیرش این ادعا که صدق خاصیت نیست اغلب به عنوان معیار انقباضی بودن نظریه‌های صدق در نظر گرفته شده است. در این مقاله استدلال خواهیم کرد که این معیار مناسبی نیست و معیار دیگری را به جای آن پیشنهاد می‌دهیم. مطابق معیار پیشنهاد شده، اگر نظریه‌ای به هر دلیل مستلزم کنار گذاشتن سؤال‌هایی باشد که نظریه‌های سنتی صدق تلاش کرده‌اند به آن‌ها پاسخ دهند، انقباض‌گرایانه محسوب می‌شود. در بخش اول مقاله تلاش شده است سؤال‌هایی که نظریه‌های سنتی صدق در پاسخ به آن‌ها مطرح شده‌اند گردآوری شود و نیز بررسی شود که چرا این سؤالات واجد اهمیت در نظر گرفته می‌شده‌اند.

واژگان کلیدی: نظریه صدق، انقباض‌گرایی، نظریه‌های انقباضی صدق، ریچارد کرکام

مقدمه

سؤال محوری این مقاله این است که نظریه‌های انقباضی صدق چگونه نظریه‌هایی هستند؛ و یا به عبارت دیگر در چه صورتی، و بر اساس چه معیاری می‌توان نظریه‌ای را یک نظریه انقباضی صدق دانست. از آنجا که توافقی درباره اینکه نظریه‌های صدق چگونه نظریه‌هایی هستند وجود ندارد و نیز از آنجا که بعضی منتقدان نظریه‌های انقباضی صدق را اصلاً نظریه صدق نمی‌دانند^۲، لازم است پیش از پرداختن به سؤال اصلی، پیش از بررسی معیار انقباضی بودن نظریه‌ها، اجمالاً

۱. این مقاله خلاصه بخشی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد اینجانب با عنوان «نظریه‌های انقباضی صدق» می‌باشد. در اینجا از همه کسانی که در انجام آن پایان‌نامه یاریم نموده‌اند، خصوصاً جناب آقای دکتر محمد اردشیر (استاد راهنما) و نیز دکتر مهدی نسری و دکتر امیر کرپاسی‌زاده و اساتید ممتحن پایان‌نامه، تشکر نمایم.

۲. به عنوان مثال نگاه کنید به دایره المعارف فلسفی راتلج مدخل نظریه‌های انقباضی صدق (Kirkham, Routledge). در این منبع نظریه‌های انقباضی صدق اصلاً نظریه صدق محسوب نمی‌شوند بلکه نظریه اسنادهای صدق (theories of truth ascriptions) محسوب می‌شوند.

پاسخی را برای این پرسش فراهم کنیم که نظریه صدق چیست یا در چه صورتی می‌توان نظریه‌ای را یک نظریه صدق دانست.

طبعاً هر نظریه‌ای که به نحوی حاوی مطلبی درباره (محمول، مصادیق محمول، مفهوم محمول، معنای محمول، کارکرد محمول، مفهوم، شرایط داشتن مفهوم، شرایط فهمیدن مفهوم، خود) صدق باشد، هر چند نظری را درباره صدق بیان می‌کند، اما الزاماً نظریه صدق نیست. برای اینکه یک نظریه «نظریه صدق» محسوب شود باید شرایط خاصی را برآورد؛ از قبیل اینکه درباره موضوعات خاصی حرف بزند، به سؤالات مشخصی پاسخ دهد، و امور مشخصی را تبیین کند. اگر یک نظریه به عنوان مثال از پاسخ دادن به سؤالاتی که نظریه‌های صدق باید به آن‌ها پاسخ دهند طفره رود اصلاً نظریه صدق نیست، یا حداقل نظریه صدق کاملی نیست.

اینکه گفته شود نظریه صدق باید به سؤالات خاصی (مثلاً Q_1 تا Q_n) پاسخ دهد و در غیر این صورت اصلاً نظریه صدق نیست؛ به این معنا نیست که «نظریه صدق» را به آن صورت تعریف کرده‌ایم، یعنی قرارداد کرده‌ایم مثلاً به جای عبارت «نظریه‌ای که به سؤالات Q_1 تا Q_n پاسخ می‌دهد» بگوییم نظریه صدق؛ بلکه به این معنی است که به نظر می‌رسد آن سؤالات مهم هستند و همچنین به صدق مربوط می‌شوند. اهمیت این سؤالات برای اهل فلسفه مثلاً می‌تواند از این جهت باشد که پاسخ آن‌ها در خدمت انجام برنامه‌های جامعی قرار می‌گیرد که در فلسفه دنبال می‌شوند. پس، این موضوع که سؤال خاصی باید در مجموعه آن سؤالات باشد یا نباشد دلخواهانه یا صرفاً موضوعی قراردادی نیست و می‌توان به نفع آن (یا برضد آن) استدلال کرد.

۱- نظریه صدق

برای شروع فرض می‌کنیم پاسخ سؤال «نظریه صدق چیست؟» پاسخی است شبیه عبارت زیر: نظریه صدق نظریه‌ای است که به سؤالات Q پاسخ دهد. چنین پاسخی زمانی می‌تواند قابل قبول باشد که به نحوی بتوان نشان داد سؤالات Q همه سؤالاتی هستند که به صدق مربوط می‌شوند و از نظر فلسفی دارای اهمیت هستند؛ یعنی یا فی نفسه مهم هستند یا به نحوی می‌توانند در پاسخ دادن به سؤالات یا در انجام برنامه‌هایی که از نظر فلسفی اهمیت دارند، نقش مهمی داشته باشند. روشن است که نمی‌توان انتظار داشت در نهایت بتوان فقط (۱) با بررسی نظر ارائه‌کنندگان نظریه‌هایی که نظریه‌شان «نظریه صدق» نامیده شده درباره اینکه آنچه ارائه داده‌اند چیست، یا (۲) با بررسی اینکه نظریه‌هایی که «نظریه صدق» نامیده شده‌اند چگونه نظریه‌هایی هستند و به چه سؤالاتی پاسخ می‌دهند، به چنین پاسخی دست یافت

(یا آن را توجیه کرد). اما در عین حال این بررسی‌ها لاقبل به اجمال چهارچوبی را برای پاسخ مطلوب پیشنهاد می‌دهند.^۱

توضیحات نظریه‌پردازانی که نظریه‌شان «نظریه صدق» نامیده شده است درباره اینکه از ارائه نظریه خود چه هدفی داشته‌اند و می‌خواستند به چه سؤالاتی پاسخ دهند اغلب بسیار مختصر، کلی و مبهم است.^۲ به علاوه هنگامی که به سؤال خاصی به عنوان سؤالی که می‌خواستند به آن پاسخ دهند اشاره کرده‌اند درباره دلیل اهمیت آن سؤال توضیح کافی ارائه نداده‌اند. در نتیجه به نظر می‌رسد از بین دو روش فوق، باید تأکید اصلی را بر روش (۲) قرار دهیم، یعنی نظریه‌هایی که «نظریه صدق» نامیده شده‌اند را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم، فارغ از ادعاهایی که طراحان درباره اهداف و قابلیت‌های آن‌ها مطرح کرده‌اند، این نظریه‌ها چیستند و برای پاسخ دادن به چه سؤالاتی مطرح شده‌اند.

بحث صدق در فلسفه بحثی قدیمی و پر دامنه است و تعداد و تنوع «نظریه‌های صدق» بسیار بیش از آن است که بتوان در چنین مقاله‌ای و آن هم به عنوان مقدمه پرداختن به یک سؤال دیگر مستقیماً آن‌ها را مورد بررسی قرار داد و مشخص کرد در پاسخ به چه سؤالاتی مطرح شده‌اند. به این دلیل در اینجا نتیجه بررسی‌هایی که توسط ریچارد کرکام^۳ در این زمینه انجام گرفته است را مبنا قرار می‌دهیم. کرکام با استفاده از اصطلاحات «نظریه»، «پروژه» و «برنامه» چهارچوب مناسبی را برای این بحث فراهم کرده است. او «نظریه‌ها مختلف صدق» را ذیل چندین پروژه و زیر-پروژه طبقه‌بندی کرده است. در طبقه‌بندی کرکام نظریه‌هایی که ذیل پروژه‌های مختلف قرار می‌گیرند به دنبال پاسخ دادن به سؤالات متفاوتی هستند و نظریه‌های مختلفی که ذیل یک پروژه طبقه‌بندی می‌شوند پاسخ‌های متفاوتی هستند که به سؤالات واحد داده شده‌اند. بررسی طبقه‌بندی کرکام کمک می‌کند سؤالاتی را که «نظریه‌های صدق» مختلف برای پاسخ دادن به آن‌ها مطرح شده‌اند مشخص کنیم. برای پیش‌بردن بحث حاضر طبقه‌بندی کرکام را مبنا قرار می‌دهیم و در صورت لزوم به تکمیل و اصلاح آن می‌پردازیم (Kirkham, 1992: p???)^۴.

۱. روشن است که هر نظریه‌ای که «نظریه صدق» نامیده شده باشد الزاماً نظریه صدق نیست؛ نظریه صدق بودن یک نظریه بستگی دارد به اینکه به سؤال «نظریه صدق چیست؟» چه پاسخی داده باشیم. در ادامه هنگامی که می‌خواهیم به نظریه‌هایی اشاره کنیم که «نظریه صدق» نامیده شده‌اند و تعهدی نسبت به اینکه آن‌ها نظریه صدق هستند یا خیر نداشته باشیم از علامت نقل قول استفاده می‌کنیم.

۲. معدودی از فیلسوفان پاسخ‌های نسبتاً شفاف‌تری به این سؤال داده‌اند که از این میان می‌توان به تارسکی (Tarski, 1944) اشاره کرد. برای مروری از این پاسخ‌ها نگاه کنید به (Kirkham, 1992: 2).

3. Richard L. Kirkham

۴. این کتاب که با رویکردی انتقادی به معرفی نظریه‌های صدق می‌پردازد از زمان انتشار به عنوان یک مرجع معتبر پذیرفته شده است و به طور وسیع در مباحث تخصصی این حوزه به آن ارجاع می‌شود.

۱-۱- «نظریه‌های صدق» و سؤال‌های مطرح شده

مطابق طبقه‌بندی کرکام سه پروژه اصلی که نظریه‌های صدق در پاسخ به آن‌ها مطرح شده‌اند عبارتند از (Kirkham, 1992: 20-31):

الف- پروژه متافیزیکی؛^۱

ب- پروژه توجیه؛^۲

ج- پروژه کنش‌گفتاری.^۳

الف- نظریه‌هایی که ذیل پروژه متافیزیکی طبقه‌بندی می‌شوند، تلاش می‌کنند مشخص کنند صادق بودن عبارت از چیست؟ منظور از این عبارت با توضیح زیر-پروژه‌های پروژه متافیزیکی روشن خواهد شد. کرکام پروژه متافیزیکی را به سه بخش (سه زیر-پروژه) تقسیم کرده است: الف- پروژه مصداقی؛^۴ ب- پروژه طبیعت‌گرا؛^۵ ج- پروژه ذاتی.^۶ در پروژه مصداقی تلاش می‌شود شرایط لازم و کافی عضویت یک گزاره (جمله، اظهار، حکم، باور یا ...) در مجموعه گزاره‌های صادق مشخص شود. به بیان دیگر نظریه‌های صدقی که تحت این پروژه طبقه‌بندی می‌شوند تلاش می‌کنند مصادیق محمول «صادق است» را مشخص کنند.

در پروژه طبیعت‌گرا تلاش می‌شود شرایط لازم و کافی صادق بودن گزاره‌ها در همه جهان‌های طبیعتاً ممکن (جهان‌های ممکن که قوانین طبیعت جهان ما در آن‌ها برقرار هستند) مشخص شود. در پروژه ذاتی تلاش می‌شود شرایطی مشخص شوند که در همه جهان‌های ممکن برای صادق بودن یک گزاره هر یک به تنهایی لازم و در مجموع کافی باشند. باید توجه کرد این پروژه در پی این نیست که صدق ضروری را توضیح دهد بلکه می‌خواهد عبارتی را بیابد که ضرورتاً با محمول «صادق است» هم‌مصداق باشد.

ویژگی مشترک پروژه‌های متافیزیکی این است که فقط به مصادیق محمول صدق اهمیت می‌دهند و می‌خواهند این مصادیق را (خواه در جهان واقع یا در همه یا بعضی جهان‌های ممکن دیگر) مشخص کنند و می‌توان گفت به مفهوم محمول صدق علاقه‌ای ندارند.

1. the metaphysical project
2. the justification project
3. the speech-act project
4. the extension project
5. the naturalistic project
6. the essence project

۷. در این تقسیم‌بندی‌ها اختلاف نظرهایی که در بحث حامل صدق (یا امور متصف به صدق) وجود دارد مورد توجه نیست لذا برای سادگی و اختصار و بدون پذیرش تعهد خاصی درباره اینکه چه چیزی حامل صدق است، در ادامه همه جا از عبارت «گزاره» استفاده می‌کنیم.

ب- نظریه‌هایی که ذیل پروژه توجیه طبقه‌بندی می‌شوند تلاش می‌کنند خصوصیات را مشخص کنند که، ۱- همه (یا لاقلاً اغلب) گزاره‌های صادق واجد آن و همه (یا لاقلاً اغلب) گزاره‌های کاذب فاقد آن باشند؛ و ۲- با استفاده از آن خصوصیات بتوان در مورد صدق و کذب احتمالی آن گزاره‌ها قضاوت کرد. ویژگی دوم مستلزم این است که خصوصیات مد نظر قرار گیرند که وجود یا عدم آن‌ها می‌تواند (نسبتاً) به راحتی تعیین شود. از این نکته می‌توان برای متمایز کردن پروژه متافیزیکی و پروژه توجیه استفاده کرد. در پروژه‌های متافیزیکی ممکن است شرایط لازم و کافی که برای صادق بودن گزاره‌ها تعیین می‌شود چنان مجرد و انتزاعی باشند که عملاً نتوان از آن‌ها در تعیین صدق و کذب گزاره‌ها استفاده کرد. بعضی از نظریه‌هایی که به «نظریه صدق» معروف شده‌اند در صدد پاسخ دادن به سؤالات پروژه توجیه هستند، اما کرکام این دسته از نظریه‌ها را نظریه صدق نمی‌داند بلکه آن‌ها را نظریه توجیه محسوب می‌کند (Kirkham, 1992: 26).

ج- نظریه‌هایی که ذیل پروژه کنش‌گفتاری طبقه‌بندی می‌شوند تلاش می‌کنند مشخص کنند هدف بیانی^۱ یا غیر-بیانی^۲ اظهارهایی^۳ که بر اساس گرامر ظاهریشان به نظر می‌رسد خاصیت صدق را به گزاره‌ای اسناد^۴ می‌دهند چیست؟ یعنی این نظریه‌ها می‌خواهند هدف دسته خاصی از اظهارات را مشخص کنند. این پروژه نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف- پروژه کنش غیربیانی^۵؛ ب- پروژه بیانی^۶.

پروژه کنش غیربیانی را کسانی دنبال می‌کنند که معتقدند اظهارات مورد بحث هیچ هدف بیانی ندارند و بنابراین نظریه‌هایی که ذیل این پروژه طبقه‌بندی می‌شوند تلاش می‌کنند مشخص کنند هنگامی که چنین اظهاراتی صورت می‌گیرد چه عملی (به جز بیان کردن یا گفتن یک چیز) صورت گرفته است. پروژه بیانی از سوی کسانی دنبال می‌شود که معتقدند اظهارات مورد بحث با هدف بیانی خاصی صورت گرفته‌اند. بنابراین در این پروژه تلاش می‌شود مشخص شود هنگامی که ما چنین اظهاراتی را صورت می‌دهیم چه چیزی می‌گوییم. یا به عبارت دیگر این پروژه به دنبال مشخص کردن معنای^۷ محمول «صادق است» است. پروژه بیانی نیز به دو زیر بخش تقسیم می‌شود:

الف- پروژه اسناد^۸؛ ب- پروژه زیر-ساخت^۹.

1. locutionary

2. illocutionary

3. utterance

4. ascribe

5. the illocutionary-act project

6. the assertion project

7. Intension کرکام در این بحث کلمات sense, intension و connotation را به یک معنا و نیز کلمات

reference, extension و denotation را در مقابل آن‌ها و آن‌ها را نیز به یک معنا استفاده کرده است.

8. the ascription project

9. the deep-structure project

در پروژه اسناد گرامر ظاهری اظهارات پذیرفته می‌شود؛ و در پروژه زیر-ساخت گرامر ظاهری گمراه‌کننده محسوب می‌شود.

به نظر می‌رسد پروژه کنش‌گفتاری به نحوی بر پروژه متافیزیکی اولویت دارد، به این معنی که پروژه متافیزیکی فقط هنگامی قابل طرح خواهد بود که قبلاً پیش‌فرض‌های خاصی را در پروژه کنش‌گفتاری پذیرفته باشیم. اگر فردی در راستای پروژه کنش‌گفتاری از این نظر دفاع کند که اسنادهای ظاهری صدق^۱ هیچ هدف بیانی ندارند یا اگر آن‌ها را دارای هدف بیانی بدانند ولی گرامر ظاهری آن‌ها را گمراه‌کننده محسوب کند، یعنی معتقد نباشد در آن‌ها محمول «صادق است» بر موضوعی حمل می‌شود، معنا ندارد به دنبال عبارتی بگردد که با محمول صدق (خواه در این جهان، بعضی جهان‌ها یا همه جهان‌های ممکن) هم‌مصدق باشد.

نسبت پروژه متافیزیکی با پروژه کنش‌گفتاری از سوی دیگر نیز قابل بررسی است. فرض کنید فردی پیش‌فرض‌های پروژه اسناد را پذیرفته باشد و از پاسخ خاصی برای آن پروژه دفاع کند، یعنی عبارت خاصی را با محمول صدق هم‌معنا بداند. با توجه به اینکه اگر دو محمول هم‌معنا باشند ضرورتاً هم‌مصدق نیز هستند، با پاسخ دادن به پروژه اسناد به طور خودکار پاسخی نیز برای همه زیرشاخه‌های پروژه متافیزیکی فراهم می‌گردد. به این ترتیب ممکن است به نظر برسد پاسخ پروژه کنش‌گفتاری پاسخ پروژه‌های متافیزیکی را تعیین می‌کند و کسی که آن پروژه را به انجام برساند در واقع به طور یکجا به پروژه‌های متافیزیکی نیز پاسخ داده است. اما هر چند این موضوع که هم‌معنایی هم‌مصدقی ضروری را نتیجه می‌دهد و به همین ترتیب هر رابطه قوی‌تری مستلزم وجود رابطه‌های ضعیف‌تر از خود است، مورد تردید نیست^۲، اما ممکن است پاسخی که از پاسخ پروژه اسناد برای پروژه متافیزیکی فراهم می‌شود پاسخی مناسب نباشد. برای روشن شدن موضوع باید به این نکته توجه کرد که، مثلاً برای مورد پروژه مصداقی این گونه نیست که هر عبارتی که با «صادق است» هم‌مصدق باشد پاسخی مناسبی برای پروژه مصداقی محسوب شود. مناسب بودن یک پاسخ به عوامل متعددی وابسته است و در نتیجه ممکن است پاسخی که از پاسخ پروژه اسناد برای پروژه متافیزیکی فراهم می‌شود پاسخی مناسب نباشد. به طور کلی مناسب بودن یا مناسب نبودن هر یک از عبارات هم‌معنا یا هم‌مصدقی که برای هر یک از پروژه‌ها می‌توان پیشنهاد داد در نهایت فقط با توجه به اهدافی که از تحلیل مد نظر بوده‌اند قابل تعیین است. در نتیجه می‌توان گفت بدون توجه به اهداف تحلیل (یا دلیلی که بر اساس آن‌ها تحلیل صدق مهم فرض شده است) نمی‌توان تعیین کرد که آیا پاسخ خاصی که پروژه اسناد برای پروژه متافیزیکی فراهم می‌کند مناسب است یا خیر.

۱. عباراتی که ظاهراً به نظر می‌رسد محمول صدق را بر چیزی حمل می‌کنند.

۲. کرکام نیز در (Kirkham, 1992: 18) به آن اشاره می‌کند.

با تقریب خوبی می‌توان گفت هر یک از نظریه‌هایی که به «نظریه صدق» معروف شده‌اند تلاش می‌کرده‌اند (لااقل) یکی از پروژه‌های فوق را به انجام برسانند و می‌توان اضافه کرد (احتمالاً) به انجام رساندن آن پروژه را واجد اهمیت (فلسفی) می‌دانسته‌اند. اما با توجه به آنچه درباره چارچوب کلی پاسخ سؤال «نظریه صدق چیست؟» بیان شد باید گفت یک نظریه صدق (کامل) نظریه‌ای است که می‌تواند به همه سؤالات (فلسفی) مهم و مرتبط با صدق پاسخ دهد؛ به طور مثال:

آیا پروژه مصداقی و پروژه ذاتی از نظر فلسفی اهمیت دارند؟

آیا پروژه توجیه به صدق بی‌ارتباط است؟

آیا پروژه طبیعت‌گرا و پروژه اسناد بی‌اهمیت هستند؟

و آیا پروژه کنش غیر بیانی و پروژه زیر-ساخت بر پیش‌فرض‌های غلط مبتنی هستند؟

می‌توان گفت یک نظریه صدق کامل نظریه‌ای است که پاسخ مناسبی برای پروژه‌های مصداقی و ذاتی بدست بدهد؛ در این مثال مناسب بودن پاسخ‌ها بر اساس انگیزه‌ها و اهدافی مشخص می‌شود که آن پروژه‌ها به واسطه آن‌ها مهم شده‌اند و الزامی وجود ندارد که به هر دو پروژه یک پاسخ واحد داده شود. با این توضیح می‌توان گفت برای یک دفاع (کامل) از یک نظریه صدق (کامل) باید نشان داد:

۱- آن نظریه به سؤالات مهم و مربوط پاسخ مناسبی می‌دهد. ۲- سؤالاتی که آن نظریه به آن پاسخ نمی‌دهد یا مهم نیستند، یا به صدق مربوط نیستند و یا بر پیش‌فرض‌های غلطی مبتنی هستند.

از آنجا که توافقی درباره اینکه سؤالات مهم و مربوط چه سؤالاتی هستند وجود ندارد و از آنجا که خود این سؤال که چه سؤالات مهمی به صدق مربوط هستند هم مهم است و هم به صدق مربوط است، می‌توان گفت یکی از سؤالاتی که یک نظریه صدق (کامل) باید به آن پاسخ دهد همین سؤال است؛ حتی شاید این تنها سؤالی باشد که پیش از هرگونه نظریه‌پردازی می‌توان چنین حکمی را درباره آن صادر کرد. با در نظر گرفتن این نکته اخیر می‌توان پاسخ اجمالی را که به سؤال «نظریه صدق چیست؟» داده بودیم، به صورت زیر اندکی تفصیل بخشید:

نظریه صدق نظریه‌ای است که مشخص می‌کند پاسخ به چه سؤالاتی (Q) به صدق مربوط می‌شوند و (از نظر فلسفی) اهمیت دارند و پاسخ مناسبی برای سؤالات Q پیشنهاد می‌کند.

نظریه صدق دانستن یک نظریه خاص به طور ضمنی مستلزم این است که سؤالاتی که آن نظریه به آن‌ها پاسخ نمی‌دهد یا به صدق مربوط نیستند یا اهمیت ندارند یا به هر دلیل دیگر پرداختن به آن‌ها لزومی ندارد. برای دفاع از چنین نظریه‌ای باید از همه ادعاهای صریح و ضمنی آن دفاع کرد. اما اگر این برداشت از نظریه صدق و این الزامات برای دفاع از یک نظریه صدق را بپذیریم، خصوصاً اگر الزامات ضمنی نظریه صدق را نیز وارد بازی کنیم، عملاً ارائه و دفاع از یک نظریه صدق بسیار سخت

خواهد شد. به همین علت لازم نیست در مورد هر سؤالی نشان داد آن سؤال اهمیت ندارد (یا به صدق مرتبط نیست ...) بلکه کافی است سؤالاتی که درباره آن‌ها چنین ادعاهایی مطرح شده و دلیلی که برای اهمیت داشتن آن سؤال مطرح شده است را مورد نقد و بررسی قرار داد.

علاوه بر سؤالاتی که در معرفی پروژه‌های فوق به آن‌ها اشاره شد، بسیاری از نظریه‌های صدق درباره دو موضوع «حامل صدق» و «کذب» نیز صحبت می‌کنند یعنی آن‌ها را مهم و مربوط به صدق ارزیابی می‌کنند. توضیح مختصری درباره این دو موضوع در ادامه آمده است:

در اغلب «نظریه‌های صدق» فرض می‌شود سؤال، چه چیزهایی (اولاً و بذات) می‌توانند حامل صدق باشند؟؛ سؤال مهمی است و لازم است به آن پاسخ داده شود. درونی‌گراور و سایرین، پرسش از حامل صدق را یکی از دو سؤال اصلی می‌دانند که نظریه‌های صدق (سنتی) می‌کوشند به آن پاسخ دهند (Grover et al, 1975: 219).

البته همانطور که در توضیح پروژه‌های صدق ذکر شد بعضی از «نظریه‌های صدق» تحلیل موضوع - معمولی را رد می‌کنند و به این دلیل بحث حامل صدق را منتفی می‌دانند.

از آنجا که صدق در مقابل کذب قرار می‌گیرد و مفهوم صدق و کذب به یکدیگر وابسته هستند اغلب نظریه‌های صدق درباره کذب نیز صحبت می‌کنند و یا به خاطر مطالبی که درباره کذب می‌گویند یا استلزاماتی که درباره کذب دارند مورد انتقاد قرار می‌گیرند. به عنوان مثال انتقادهایی که به خاطر پذیرش اصل دو ارزشی^۱ یا عدم پذیرش شکاف‌های ارزش صدق به نظریه‌های صدق وارد می‌شود در واقع اغلب بیشتر به آنچه درباره کذب می‌گویند مربوط است.

۱-۲- دلایل اهمیت سؤالات

تاکنون نشان دادیم که پاسخ سؤال «نظریه صدق چیست؟» وابسته به این است که چه سؤالاتی را مهم و مرتبط با صدق بدانیم؛ همچنین به صورت خلاصه سؤالات و موضوعاتی که در «نظریه‌های صدق» مورد بحث قرار گرفته بودند را مرور کردیم؛ اغلب این سؤالات در چارچوب پروژه‌های مختلف طبقه‌بندی و به موضوع حامل صدق و موضوع کذب نیز به عنوان موضوعات دیگری که در بعضی از نظریه‌های صدق مورد بحث قرار می‌گیرند اشاره شد. اما برای اینکه مشخص شود چه سؤالات و پروژه‌هایی مهم و مرتبط با صدق هستند لازم است انگیزه‌ها، اهداف و دلیلی که ادعا شده است موجب اهمیت یافتن سؤالات و پروژه‌ها می‌شوند مورد بررسی قرار گیرند. این موارد، به

۱. موضوع محوری دیگر، از نظر ایشان، توضیح خاصیت صادق بودن است: «تیین اینکه چه چیز (مطابقت، انسجام) هنگامی که X صادق است آن را صادق کرده است»؛ موضوع اخیر صورت مبهم سؤالاتی است که در معرفی گروه پروژه‌های متافیزیکی مورد بحث قرار گرفتند.

۲. اصل دو ارزشی: «هر جمله‌ای - یا هر حامل صدق دیگر - یا صادق است یا کاذب».

علاوه، از این جهت نیز اهمیت دارند که شرایط قابل قبول بودن (مناسب بودن) پاسخ‌های ممکن به سؤالات و پروژه‌ها را معین می‌کنند. در ادامه انگیزه‌ها، اهداف و دلایلی که برای مهم بودن هر سؤال و پروژه ذکر شده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کرکام که طبقه‌بندی پروژه‌های صدق را با ارجاع به کتاب او ارائه کردیم در همان کتاب می‌نویسد: «پروژه‌ها به این دلیل اهمیت می‌یابند که پاسخ به آن‌ها می‌تواند در خدمت کسب و کار فلسفی وسیع‌تری قرار گیرد» (Kirkham, 1992: 38)؛ او این کسب و کارهای وسیع‌تر را برنامه نامیده است. در واقع با اصطلاحات کرکام می‌توان گفت دلیل اهمیت هر پروژه این است که می‌تواند در اجرای برنامه‌های فلسفی خاصی نقش داشته باشد و زمانی پاسخ یک پروژه مناسب است که آن پاسخ بتواند نقشی که در برنامه‌ها از آن انتظار می‌رفته است را به خوبی ایفا کند. کرکام به چهار برنامه اشاره کرده است (Ibid. 221):

۱- برنامه معرفت‌شناختی؛^۱

۲- برنامه فیزیکیالیستی؛^۲

۳- برنامه نظریه-مدلی؛^۳

۴- برنامه ساخت نظریه معنا برای زبان طبیعی یا برنامه دیویدسونی.^۴

۱- برنامه معرفت‌شناختی

از نظر کرکام محرک اصلی معرفت‌شناسی این است که پاسخی برای مسئله شکاکیت (عام) فراهم کند؛ یعنی نشان دهد ادعای شکاک (اینکه احتمال صدق هیچ‌کدام از باورهای ما از نقیضش بیشتر نیست) اشتباه است (Kirkham, 1992: 41). کرکام متذکر می‌شود که شکاک انکار نمی‌کند که ممکن است بعضی باورهای ما (به طور شانس) صادق باشد؛ بلکه می‌گوید باورهای ما موجه نیستند (Ibid. 42). از نظر کرکام اولین وظیفه معرفت‌شناسی این است که مشخص کند آیا باورهای ما (در هر حوزه خاص) می‌توانند موجه شوند و اگر می‌توانند چگونه. برای این کار به نظریه توجیه (پاسخی به پروژه توجیه) احتیاج است (Ibid). اما مطابق نظر او برای ارزیابی نظریه توجیه لازم است از پاسخی که به پروژه متافیزیکی داده می‌شود استفاده کرد. او می‌نویسد: «به راستی، غیر ممکن است پروژه توجیه ارضاء شود بدون اینکه قبلاً پروژه متافیزیکی ارضاء شده باشد» (Ibid. 43). از نظر کرکام اینکه پاسخ کدامیک از پروژه‌های متافیزیکی در برنامه‌های معرفت‌شناختی بکار بیاید به این وابسته است که نظریه توجیه قرار است در چه جهان‌هایی بکار برود. جهان واقع، جهان‌های طبیعتاً ممکن، یا همه جهان‌های ممکن (Ibid. 44).

1. epistemological program
2. physicalist program
3. model-theory program
4. Davidson

۲- برنامه فیزیکیالیستی

یکی از اهدافی که تارسکی^۱ هنگام ارائه نظریه صدق خود مدنظر داشت این بود که مبانی «معناشناسی علمی» را مستحکم سازد و به عبارت دیگر مطالعات معناشناختی را به عنوان یک قرارداد علمی قابل اعتنا مستقر کند. برای انجام این کار او گمان می‌کرد لازم است نشان داده شود معناشناسی وجود هیچ هویت مجردی را ورای هویت‌های علوم فیزیکی و هویت‌های منطقی-ریاضی پیش‌فرض نمی‌گیرد و مفاهیم آن در نهایت به طور کامل قابل تحویل به مفاهیمی هستند که از نظر فیزیکیالیسم قابل قبول هستند. استراتژی تارسکی برای این کار این بود که ابتدا همه مفاهیم معناشناختی (به جز ارضاء)^۲ را بر اساس صدق تعریف کند، پس از آن (با پاسخ دادن به پروژه مصداقی) صدق را بر اساس ارضاء تعریف کند و در نهایت ارضاء را بر اساس مفاهیم فیزیکی یا منطقی-ریاضی تعریف کند (Kirkham, 1992: 142).

۳- برنامه نظریه - مدلی

هدف دیگری که تارسکی هنگام ارائه نظریه صدق خود مدنظر داشت این بود که، یک نظریه مدل برای منطق محمولات^۳ مسور^۳ ارائه بدهد. در این برنامه هدف این است که نشان داده شود «چگونه ساختار گرامری یک جمله در ارزش صدق آن تأثیر می‌گذارد» یا اینکه چگونه ارزش صدق جملات به خصوصیات معناشناختی اجزای آن‌ها وابسته است. این در واقع نمونه دیگری از برنامه‌هایی است که ممکن است کسانی گمان کنند پروژه متافیزیکی (پروژه مصداقی) می‌توانند در خدمت آن قرار گیرند (Kirkham, 1992: 142).

۴- برنامه ساخت نظریه معنا

امیدهایی وجود دارد مبنی بر اینکه پاسخ پروژه متافیزیکی بتواند در ساختن نظریه معنا یا به اصطلاح دیویدسون، «نظریه فهم»^۴ برای زبان طبیعی مورد استفاده قرار گیرد. کرکام به عنوان نمونه به برنامه‌ای که دیویدسون می‌خواست به انجام برساند اشاره می‌کند. دیویدسون می‌خواست پاسخ پروژه مصداقی (در واقع نظریه‌ای مشابه نظریه صدق تارسکی) را در راستای برنامه‌ای قرار دهد که به یک معنا توسعه برنامه نظریه - مدلی محسوب می‌شود. در این برنامه لازم است نشان دهیم که چگونه معنای یک جمله (از زبان طبیعی) به ساختار و کلمات آن وابسته است. البته مطابق برداشت دیویدسون، این نظریه را نباید «نظریه صدق» نامید چون اصلاً قرار نیست صدق را تحلیل کند؛ بلکه مفهوم صدق را پیش‌فرض می‌گیرد و با این فرض که می‌توان معنا را بر اساس شرایط صدق تعیین کرد کار خود را پیش می‌برد (Kirkham, 1992: 223-230, 269-270).

1. Tarski
2. satisfaction
3. quantified predicate logic
4. theory of understanding

به‌رغم اینکه کرکام نظریه‌هایی را که در پاسخ به پروژه توجیه مطرح می‌شوند، نظریه صدق محسوب نکرده بود ولی در بررسی برنامه‌های فوق به یک کاربرد پاسخ این پروژه (در برنامه معرفت‌شناختی) اشاره شده است. از میان پروژه‌هایی که او پاسخ آن‌ها را نظریه صدق محسوب می‌کند، فقط از پروژه متافیزیکی (و اغلب پروژه مصداقی) استفاده شده؛ گویی نظریه‌هایی که در راستای پروژه کنش‌گفتاری قرار می‌گیرند به انجام هیچ برنامه‌ای که اهمیت فلسفی داشته باشد کمک نمی‌کنند و این نکته خصوصاً از این جهت اهمیت می‌یابد که کرکام اغلب نظریه‌های انقباضی صدق^۱ را در راستای پروژه کنش‌گفتاری طبقه‌بندی کرده است (Kirkham, 1992: 329).

همانطور که ذکر شد برنامه‌های فوق برای نشان دادن اهمیت پروژه‌های صدق مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در مقابل برای اینکه نشان دهیم ارجاع به هر یک از این برنامه‌ها نمی‌تواند اهمیت پروژه خاصی را نشان دهد راهبردهای مختلفی وجود دارد. راهبرد تهاجمی این است که نشان دهیم خود آن برنامه بر پیش‌فرض‌های غلط بنا شده یا اینکه به دلایلی دنبال کردن آن بی‌حاصل است؛ راهبرد تدافعی این است که نشان دهیم صدق (یا پاسخ پروژه خاصی) نمی‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در انجام آن برنامه داشته باشد. به عنوان مثال در قبال برنامه معرفت‌شناختی بعضی به طور کلی آن را رد کرده‌اند، بعضی توصیفی که از برنامه معرفت‌شناختی ارائه شد را نمی‌پذیرند و بعضی امکان استفاده از نظریه‌های متافیزیکی صدق را برای انجام این برنامه زیر سؤال می‌برند.

در صورتی که چند برنامه از برنامه‌های فوق را بپذیریم و بخواهیم پاسخ یک پروژه خاص را برای به انجام رساندن آن برنامه‌ها بکار بریم به نظر می‌رسد می‌توان برای هر برنامه از پاسخ مستقلی که به آن پروژه داده شده استفاده کرد. در این صورت لازم نیست یک پاسخ خاص شرایطی را که همه برنامه‌ها بر روی پاسخ مناسب پروژه تحمیل می‌کنند هم‌زمان برآورد؛ اما چنانکه گفته شد یک نظریه صدق (کامل) در نهایت همه پاسخ‌هایی را که برای برنامه‌های پذیرفته شده مورد نیاز است در بر خواهد داشت.

با بررسی اهداف و دلایلی که ادعا شده است اهمیت بعضی سؤالات مرتبط با صدق را نشان می‌دهند و با در نظر گرفتن چارچوب کلی که برای نظریه‌های صدق پیشنهاد شد اکنون می‌توان گفت یک نظریه صدق (کامل) چیست و چگونه باید از آن دفاع شود.

به طور خلاصه و به عنوان نتیجه بحث فوق می‌توان گفت: نظریه صدق نظریه‌ای است که مشخص می‌کند چه سؤالاتی (Q) به صدق مربوط می‌شوند و (از نظر فلسفی) حائز اهمیت بوده و پاسخ

۱. اگر بخواهیم با اصطلاحات کرکام صحبت کنیم به جای «نظریه‌های انقباضی صدق» باید بگوییم «نظریه‌های صدقی که تز انقباضی را پذیرفته‌اند».

مناسبتی برای سؤالات Q پیشنهاد می‌کنند. برای دفاع از چنین نظریه‌ای باید از همه ادعاهای صریح و ضمنی آن دفاع کرد. یعنی مشخص کرد به چه دلیل سؤالاتی که ادعا می‌شود مهم و مرتبط هستند و به چه دلیل پاسخ‌های ارائه شده مناسب می‌باشند. همچنین مشکل دلایلی که ادعا شده نشان می‌دهند لازم است نظریه صدق به سؤالات دیگری نیز پاسخ دهد یا شرایط دیگر را نیز برآورده کند.

۳- معیار انقباضی بودن نظریه‌های صدق

در مکتوبات مربوطه ادعاهای مختلف و متعددی را انقباض‌گرایانه محسوب کرده‌اند و بر آن اساس فیلسوفانی که هر یک از آن ادعاها را پذیرفته‌اند انقباض‌گرا محسوب شده‌اند؛ از میان این ادعاها در اغلب منابع پذیرش ادعایی که کرکام آن را «تز انقباضی» نامیده به عنوان معیار انقباضی بودن نظریه صدق محسوب شده است (Kirkham, 1992: 307)؛ در اینجا ما این معیار را معیار استاندارد نامیده‌ایم. در این بخش ابتدا معیار استاندارد را مورد بررسی قرار می‌دهیم و پس از بیان مشکلات و نقاط ضعف آن، معیار دیگری را پیشنهاد می‌دهیم.

۳-۱- معیار استاندارد

در اغلب منابعی که به دسته‌بندی نظریه‌های صدق پرداخته‌اند پذیرفتن این ادعا که صدق خاصیت نیست (یا پذیرفتن ادعاهای مشابه آن مثل اینکه خاصیت صدق وجود ندارد) معیار انقباضی بودن نظریه صدق محسوب شده است. پیش از پرداختن به این بحث که آیا این معیار مناسب است یا خیر در اینجا نتایج این ادعا را مورد بررسی قرار می‌دهیم. خصوصاً می‌خواهیم بدانیم اگر کسی این ادعا را بپذیرد نظریه صدق او چگونه خواهد بود.

همانطور که کرکام نیز اشاره می‌کند، با انکار خاصیت بودن صدق (به اصطلاح کرکام: با پذیرش تز انقباضی) مبنای همه بخش‌های پروژه متافیزیکی از بین می‌رود: «چون اصلاً خاصیت صدق وجود ندارد، نظریه‌ای هم درباره چستی آن نمی‌تواند وجود داشته باشد» (Kirkham, 1992: 307). چیزی برای تحلیل کردن وجود نخواهد داشت و همچنین بحث در مورد اینکه چه چیزهایی حامل خاصیت صدق هستند بی‌موضوع می‌شود (Ibid, 70, 311).

نتیجه انکار خاصیت بودن صدق برای برنامه‌هایی که ادعا شده بود پاسخ به پروژه‌های متافیزیکی برای به انجام رساندن آن‌ها مهم است این است که چون آن برنامه‌ها از ابتدا بر پیش‌فرض‌های غلطی مبتنی بوده‌اند باید کنار گذاشته شوند.

اگر قرار باشد نظریه‌هایی که مطابق معیار استاندارد انقباضی محسوب می‌شوند (یعنی خاصیت بودن صدق را انکار می‌کنند) در چارچوب طبقه‌بندی کرکام در راستای یکی از پروژه‌ها قرار بگیرند،

از آنجا که خاصیت بودن صدق پیش فرض پروژه متافیزیکی و پروژه توجیه است، این نظریه‌ها فقط می‌توانند ذیل پروژه کنش‌گفتاری قرار بگیرند. چنانکه گفتیم هیچ‌یک از برنامه‌هایی که مدعی بودند اهمیت پروژه‌های صدق را نشان می‌دهند از پاسخ پروژه‌های کنش‌گفتاری استفاده نمی‌کردند. در واقع به نظر می‌رسید پرداختن به این پروژه‌ها اهمیت فلسفی ندارد. اما اگر با انجام این پروژه‌ها بتوان نشان داد صدق اصلیت نیست مشخص می‌شود پیگیری پروژه‌های کنش‌گفتاری اهمیت فلسفی دارد؛ چون نشان می‌دهد مسائلی که مهم و مرتبط با صدق فرض می‌شده‌اند بر پیش‌فرض‌های غلطی مبتنی هستند. این موضوع همچنین می‌تواند تبیین کند که چرا، آن چنانکه کرکام می‌گوید، اغلب نظریه‌پردازانی که نظریه آن‌ها را ذیل یکی از زیرشاخه‌های پروژه کنش‌گفتاری قرار می‌گیرد خاصیت بودن صدق را انکار کرده‌اند. اگر پروژه کنش‌گفتاری فقط هنگامی که خاصیت بودن صدق را انکار کند، اهمیت فلسفی داشته باشد طبیعتاً (در درجه اول) فقط کسانی که بخواهند خاصیت بودن صدق را انکار کنند به سراغ آن خواهند رفت (Kirkham, 1992: 329).

دلایل ارائه شده برای نشان دادن اهمیت سؤالاتی که نظریه‌های صدق سنتی می‌خواستند به آن‌ها پاسخ دهند از نظر افرادی که صدق را خاصیت نمی‌دانند قابل قبول نیست؛ در نتیجه این افراد، اگر خودشان مسائل جدیدی را مهم و مرتبط به صدق تشخیص ندهند، معتقد خواهند شد هیچ سؤال فلسفی اصیل و مهمی وجود ندارد که به صدق مربوط باشد، یعنی مفهوم صدق از نظر فلسفی اهمیت ندارد و پاسخ به سؤالات سنتی (پروژه‌هایی که اشاره شد، تحلیل صدق، تعریف صدق و ...) نمی‌تواند در دستیابی به اهداف فلسفی نقش داشته باشد.

به عنوان آخرین نکته لازم است توضیح دهیم که منظور از وصف «اصیل» که برای سؤالات فلسفی آمد چیست و چرا این وصف در اینجا اضافه شده است. سؤالات غیر اصیل سؤالاتی هستند که خود فیلسوفان در نتیجه نظریه‌پردازی‌های غلط به وجود آورده‌اند و در واقع از سوء تفاهم ناشی شده‌اند. به عنوان مثال اگر فرض کنیم صدق خاصیت نیست سؤالاتی که پیش فرض آن‌ها این است که صدق خاصیت است سؤالات اصیلی نیستند و در واقع از یک نظریه اشتباه ناشی شده‌اند؛ از نظر انقباض‌گرایان این سؤالات می‌توانند مهم و مرتبط با صدق باشند ولی نظریه‌های انقباضی این سؤالات را حل نمی‌کنند بلکه آن‌ها را منحل می‌کنند.

۳-۲- مشکلات معیار استاندارد

اولین مشکلی که به نظر می‌رسد معیار استاندارد با آن مواجه است این است که این معیار به نحوی که بیان شد افلاطون‌گرایی را پیش فرض می‌گیرد. معیار انقباضی بودن نظریه‌ها صدق باید به گونه‌ای ارائه شود که نسبت به اختلافاتی که به نظر می‌رسد به صدق ارتباطی ندارند بی‌طرف باشد

اما بر مبنای تقریری که از ادعای محوری انقباض‌گرایان ارائه شد - خاصیت صدق وجود ندارد - همه نام‌انگاران انقباض‌گرا محسوب می‌شوند: مطابق نام‌انگاری هیچ خاصیتی وجود ندارند؛ پس خاصیت صدق نیز وجود ندارد. در نتیجه عدم بی‌طرفی معیار استاندارد نسبت به دعوای افلاطونیان و نام‌انگاران به نوبه خود مشکل دیگری را نیز به وجود می‌آورد. این معیار به دلیل اینکه همه نام‌گرایان را انقباض‌گرا محسوب می‌کند آسان‌گیر است.

کرکام با اشاره به مشکل اول تلاش می‌کند تقریری از ادعای محوری انقباض‌گرایان ارائه دهد که نسبت به اختلافات نام‌انگاران و افلاطونیان بی‌طرف بماند. تمایز بین محمول‌های اصیل و غیر اصیل تمایزی است که از سوی نام‌انگاران نیز معنادار دانسته می‌شود و به این دلیل کرکام تلاش کرده با استفاده از آن تقریر ارائه شده از ادعای محوری انقباض‌گرایان را اصلاح کند. او تمایز محمول اصیل و غیر اصیل را از منظر نام‌انگاران به این صورت توضیح داده است:

«از نظر نام‌انگاران، محمول‌های اصیل مصداق^۱ دارند، یعنی برای مجموعه‌ای از اشیاء بکار می‌روند اما محمول‌های غیر اصیل مصداق ندارند و در نتیجه اظهارات^۲ حاوی محمول‌های غیر اصیل هدفی غیر از بیان این مطلب دارند که شیئی خاصی عضو مصداق یک محمول است» (Kirkham, 1992: 311).

کرکام پیشنهاد می‌کند ادعای محوری انقباض‌گرایان به این صورت اصلاح شود: صادق است «محمول اصیلی نیست». در تقریر اصلاح شده نام‌انگاران و افلاطونیان درباره اینکه منظور از محمول اصیل بودن چیست با یکدیگر اختلاف دارند. افلاطونیان معتقدند محمولی اصیل است که به خاصیتی ارجاع بدهد ولی نام‌انگاران عقیده دارند محمولی اصیل است که به مصداقی ارجاع بدهد. با این وجود کرکام می‌گوید: «هنگام بحث از انقباض‌گرایی این اختلاف باید مورد چشم‌پوشی قرار گیرد» (Kirkham, 1992: 311).

اولین اشکال تقریر اصلاح شده، که خود کرکام هم از آن آگاه بود و در بالا نیز اشاره شد، این است که نام‌انگاران و افلاطونیان درباره اینکه منظور از محمول اصیل بودن چیست با یکدیگر توافق ندارند. این اشکال برخلاف نظر کرکام اشکال کوچکی نیست: وقتی دو طرف معنای متفاوتی از یک جمله برداشت می‌کنند دیگر اهمیتی ندارد که صورت آن جمله را بپذیرند. در واقع به نظر می‌رسد مشکل حل نشده بلکه فقط پنهان شده است.

دومین اشکال به برداشت نام‌انگاران از تقریر اصلاح شده مربوط می‌شود: با فرض نام‌انگاری آیا پذیرش اینکه صدق محمول اصیلی نیست با پذیرش این ادعا که هیچ گزاره‌ای صادق نیست معادل نیست؟ در صورتی که هیچ گزاره‌ای صادق نباشد نیز محمول «صادق است» مصداق ندارد؛ و بنابراین

1. extension
2. utterance

محمولی غیر اصیل است. در واقع مشکل به این خاطر ایجاد می‌شود که در مفهوم ارجاع دادن به مصداق ابهاماتی وجود دارد. آیا برای اصیل بودن یک محمول لازم است مصداق آن بالفعل در جهان واقع وجود داشته باشند یا وجود داشتن مصداق در زمانی در آینده یا گذشته، یا وجود داشتن مصداق در جهان‌های ممکن دیگر نیز کفایت می‌کند؟ مثلاً اگر به طور اتفاقی هیچ شیء قرمز رنگی در جهان وجود نمی‌داشت محمول «قرمز است» غیر اصیل می‌بود؟ یا مثلاً اگر کسی معتقد باشد هیچ کره کاملی در جهان وجود ندارد از نظر او «کره است» محمولی غیر اصیل است؟ اگر اینطور باشد محمول‌های اصیل از نظر نام‌انگاران و افلاطونیان (نه تنها هم‌معنا نیستند بلکه) حتی هم‌مصداق نیز نیستند.

همچنین در مورد اینکه منظور از «وجود داشتن (یا نداشتن) یک خاصیت» چیست توافق وجود ندارد؛ این موضوع می‌تواند به عنوان یک انتقاد دیگر به تقریر اولیه از ادعای محوری انقباض‌گرایان (و نیز به برداشت افلاطونی از تقریر اصلاح شده) وارد شود. برداشت‌های متفاوتی از عبارت ذکر شده صورت می‌گیرد و این موضوع کارایی معیار را از بین می‌برد.

در نگاه اول به نظر می‌رسد ادعایی هستی‌شناختی مطرح شده اما بعضی تعبیرها کاملاً معناشناختی هستند؛ به عنوان مثال هاریج^۱ خاصیت ندانستن صدق را معادل این می‌داند که بگوییم صورت منطقی^۲ اسنادهای صدق مثلاً، «گزاره سگ‌ها پارس می‌کنند صادق است» مانند صورت منطقی اسنادهای خاصیت به اشیاء، یعنی مانند « F, x است» نیست (Horwich, 1998: 125).

اگر معیار استاندارد را به عنوان معیار انقباضی بودن بپذیریم با مشکل دیگری نیز مواجه هستیم. درباره بسیاری از افرای که اغلب انقباض‌گرا محسوب می‌شوند (حتی افرادی مانند رمزی که پایه‌گذار رویکرد انقباضی محسوب می‌شوند) نمی‌توان با اطمینان گفت مدعی هستند خاصیت صدق وجود ندارد. تعداد انقباض‌گرایانی که درباره آن‌ها بتوانیم با اطمینان بگوییم این ادعا را پذیرفته‌اند یا به نفع آن استدلال کرده‌اند چندان قابل توجه نیست؛ پس می‌توان گفت این معیار سخت‌گیر است یعنی بعضی نظریه‌هایی که انتظار داریم انقباض‌گرا محسوب شوند را انقباض‌گرا محسوب نمی‌کند.^۳

با در نظر گرفتن مجموع اشکالات فوق می‌توان گفت معیار استاندارد، به دلایلی معیار مناسبی نیست: ۱- پیش‌فرض‌های نامناسبی دارد. ۲- آسان‌گیر است. ۳- ابهام دارد. ۴- سخت‌گیر است.

۳-۳- معیار پیشنهاد شده

ضمن بررسی نتایج انکار خاصیت بودن صدق نشان دادیم که با پذیرفتن این ادعا که خاصیت

1. Horwich
2. logical form

۳. برای توضیح بیشتر درباره این موضوع رجوع کنید به فصل دوم از (مهاجری، ۱۳۸۷).

صدق وجود ندارد سؤالاتی که «نظریه‌های صدق» به طور سنتی برای آن‌ها اهمیت قائل می‌شدند و تلاش می‌کردند به آن‌ها پاسخ دهند، کنار گذاشته می‌شوند، چون اهمیت آن‌ها، ارتباط آن‌ها به صدق، یا پیش‌فرض‌های آن‌ها انکار می‌شود؛ در نتیجه مطابق نظریه‌های انقباضی مفهوم صدق از نظر فلسفی اهمیت ندارد و پاسخ به سؤالات سنتی نمی‌تواند در دستیابی به اهداف فلسفی نقش داشته باشد. با توجه به اینکه نظریه‌هایی که مطابق معیار استاندارد انقباضی محسوب می‌شدند اهمیت فلسفی مفهوم صدق را انکار می‌کنند، می‌توان پیشنهاد کرد ویژگی اخیر (انکار اهمیت فلسفی مفهوم صدق) به عنوان معیار انقباضی بودن نظریه‌های صدق لحاظ گردد.^۱

به طور خلاصه می‌توان گفت، مطابق پیشنهاد مطرح شده، مشخصه رویکرد انقباضی به صدق این است که از نظر حامیان این رویکرد صدق اهمیت فلسفی ندارد و تحلیل آن نمی‌تواند در پاسخ دادن به سؤالات، در حل معماها، در تبیین امور و در به انجام رساندن برنامه‌هایی که از اهمیت فلسفی برخوردارند نقش قابل توجهی داشته باشد. در نتیجه، نظریه‌های صدقی که ذیل رویکرد انقباضی قرار بگیرند کار زیادی برای انجام دادن ندارند و به این دلیل مختصر هستند. البته مختصر بودن این نظریه‌ها نتیجه نمی‌دهد که دفاع مختصری نیز می‌طلبند. برای دفاع از چنین نظریه‌هایی باید نشان داد همه سؤالاتی که ادعا شده مهم و مربوط هستند، به دلایلی باید کنار گذاشته شوند. در بخش‌های قبلی این فصل تلاش شد فهرستی از این سؤالات و برنامه‌ها ارائه شود اما نمی‌توان ادعا کرد این فهرست کامل است و همه موارد را در بر می‌گیرد.

به نظر می‌رسد ارائه دلیل به صورت مجزا برای کنار گذاشتن هر یک از این سؤالات وظیفه سختی است. جذابیت انکار خاصیت بودن صدق این است که این وظیفه را ساده می‌کند، یعنی تقریباً همه آن سؤالات را یکجا کنار می‌گذارد. اما این ادعا که خاصیت صدق وجود ندارد، یا اینکه «صادق است» محمول اصیلی نیست، ادعای رادیکالی است و به نظر می‌رسد توجیه آن مشکل باشد. همانطور که کرکام نیز استدلال کرده است (Kirkham, 1992: 314)، چون بیشتر محمول‌ها اصیل هستند، اصل بر اصیل بودن یک محمول است و کسانی که معتقدند محمول خاصی اصیل نیست باید برای آن دلیل بیاورند، یعنی وظیفه استدلال بر دوش افرادی است که مدعی هستند «صادق است» محمول اصیلی نیست.

بعضی از نظریه‌پردازان در پاسخ به سؤال «نظریه صدق چیست» می‌گویند: نظریه صدق نظریه‌ای است که به منظور ارائه راه حل برای مسئله (یا مسائل) فلسفی صدق مطرح شده باشد. عدای نیز ادعا کرده‌اند اصلاً مسئله فلسفی صدق وجود ندارد. مطابق معیار پیشنهاد شده چنین ادعایی را می‌توان انقباض‌گرا محسوب کرد.

۱. آنیل گوپتا نیز برداشتی مشابه از انقباض‌گرایی ارائه داده است (Gupta, 1993: 299).

در انتقاد به معیار پیشنهاد شده ممکن است گفته شود. این ادعای فلسفی که هیچ مسئله فلسفی‌ای وجود ندارد مستلزم این است که مسئله فلسفی صدق وجود ندارد؛ اما نباید کسی را به صرف اینکه ادعای نخست را می‌پذیرد حامی رویکرد انقباضی به صدق محسوب کرد. در پاسخ به این انتقاد می‌توان گفت انقباض‌گرایی به طور عام انقباض‌گرایی در باب صدق را نتیجه می‌دهد و اتفاقاً این افراد را نیز باید حامی رویکرد انقباضی به صدق دانست، چون این افراد از رویکرد انقباضی نسبت به همه چیز دفاع می‌کنند؛ به علاوه شاید حتی بتوان فیلسوفانی که در پی‌گیری برنامه‌های فلسفی خود لازم ندیده‌اند به بحث صدق بپردازند (یعنی در واقع هیچ بحثی درباره صدق نکرده‌اند) را نیز به این معنا انقباض‌گرا دانست، هر چند نمی‌توان گفت این افراد از انقباض‌گرایی در باب صدق دفاع کرده‌اند.

۳-۴- مزیت‌های معیار پیشنهاد شده

- به عنوان مزیت معیار ارائه شده نسبت به معیار استاندارد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
- ۱- معیار ارائه شده برخلاف معیار استاندارد ابهام ندارد.
 - ۲- معیار ارائه شده برخلاف معیار استاندارد موضع فلسفی خاصی را پیش‌فرض نمی‌گیرد.
 - ۳- بیان ادعای اصلی انقباض‌گرایی به صورت «صدق اهمیت فلسفی ندارد» اهمیت فلسفی انقباض‌گرایی را آشکار می‌کند، اما در مقابل اهمیت این ادعا که «صدق خاصیت نیست» در صورتی آن آشکار نیست.
 - ۴- بی‌اهمیت شدن مفهوم صدق و منتفی شدن مسائل مربوط به صدق نتیجه تقرر استاندارد از ادعای محوری انقباض‌گرایان است؛ در نتیجه با جایگزین کردن معیار پیشنهاد شده به جای معیار استاندارد ادعای محوری انقباض‌گرایی عمومیت بیشتری می‌یابد.
 - ۵- در نتیجه تعمیم یافت ادعای محوری انقباض‌گرایی (مورد ذکر شده در بند قبل) راه‌های جدیدی برای استدلال به نفع انقباض‌گرایی گشوده خواهد شد.
 - ۶- معیار ارائه شده، برخلاف معیار استاندارد، این امکان را فراهم می‌کند که نظریه‌های صدق از جهت انقباضی‌تر بودن با یکدیگر مقایسه شوند. هر نظریه‌ای که اهمیت بیشتری برای صدق قائل شود، سؤالات بیشتری را مهم و مربوط ارزیابی کند، غیر انقباضی‌تر (انبساطی‌تر) است.
 - ۷- معیار پیشنهاد شده به واقعیات تاریخی وفادارتر است و تعداد بیشتری از نظریه‌ها یا ادعاهایی که از نظر تاریخی انقباضی محسوب شده‌اند را انقباضی محسوب می‌کند و همچنین اغلب ادعاهایی که انقباض‌گرایانه محسوب شده‌اند می‌توانند در استدلال به نفع اینکه صدق اهمیت فلسفی ندارد مورد استفاده قرار گیرد اما برای اینکه با استفاده از بعضی از آن‌ها نشان دهیم صدق خاصیت نیست، مشکلاتی وجود دارد.^۱

۱. برای بررسی تفصیلی این موضوع رجوع کنید به فصل دوم از (مهاجری، ۱۳۸۷).

منابع

الف- فارسی

۱. تارسکی، آلفرد، *مفهوم معنی شناختی صدق و مبانی معنی شناختی*، مجله ذهن، مترجم: مهدی قوام صفری، ۱۳۸۰، ش ۵.
۲. تارسکی، آلفرد، *حقیقت و برهان در برهان گودل و حقیقت و برهان*، مترجم: محمد اردشیر، انتشارات مولی، ۱۳۶۴.
۳. راسل، برتراند، *مسائل فلسفه*، مترجم: منوچهر بزرگمهر، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
۴. «معرفی اصطلاحات معرفت شناسی»، مجله ذهن، شماره ۱۳.
۵. مهاجری، مصطفی، «نظریه های انقباضی صدق»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۸۷.

ب- لاتین

6. Dowden, Bradley, *“Truth” in The Internet Encyclopedia of Philosophy*, 2006.
7. Frege, *The Thought*, 1918.
8. Glanzberg, Michael, *“Truth” in Stanford encyclopedia of philosophy*, 2006.
9. Grayling, A. C, *An introduction to philosophical logic*, 3rd ed., Blackwell Publishers, 2001.
10. Grover, D. L., Camp, J., and Belnap, N. 1975: *A Prosentential Theory of Truth*, Philosophical Studies, 27. reprinted in [Schmitt, 2004].
11. Haack, Susan, *Philosophy of Logic*. Cambridge University Press, 1978.
12. Horwich, P. 1998: *Truth*, 2nd ed. Oxford: Oxford University Press. (1st ed., Oxford: Blackwell, 1990.)
13. Kirkham, Richard L, *Theories of truth: a critical introduction*, Massachusetts Institute of Technology, 1992.
14. Kirkham, Richard L, *deflationary theories of truth* in Routledge Encyclopedia of Philosophy, Version 1.0, London: Routledge.
15. Quine, W. V. O, *Philosophy of Logic. Englewood Cliffs*, Prentice Hall, 1970.
16. Ramsey, F.P, *Facts and Propositions*, Proceedings of the Aristotelian Society, supp. vol. 7, 1927, 153-70.
17. Schmitt, Fredrick F. (ed.), *Theories of Truth*, Blackwell Publishing, 2004.
18. Schantz, Richard (ed), *What is Truth?*, Berlin; New York: de Gruyter, 2002.
19. Soames, S, *What is a Theory of Truth*, Journal of Philosophy, 81, 1984, 411-29.
20. Soames, S, *Understanding Truth*, Oxford University Press, 1999.
21. Stoljar, Daniel, *The Deflationary Theory of Truth* in ‘Stanford Encyclopedia of Philosophy’, 1997.
22. Tarski, A, *The Semantic Conception of Truth*, Philosophy and Phenomenological Research, IV, pp.341-75. Reprinted in Schmitt, Fredrick F. (ed.) 2004: *Theories of Truth*, Blackwell Publishing, 1944.
23. Tarski, A, *The Concept of Truth in Formalized Languages. In Tarski, A. 1958: Logic, Semantics, Metamathematics: Papers form 1923 to 1938*, Oxford, Oxford University, 1958.